

## تاریخ الوزرا و مثل‌های آن\*

رمضان شعبانی\*\*

دانش‌جوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران

محمود طاووسی\*\*\*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران

مه‌دی ماحوزی\*\*\*\*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۵

### چکیده

هر قوم و ملتی در طول تاریخ و در سرزمین خود سرمایه‌هایی دارد که زمینه‌ساز پیشرفت‌های مادی، رفاهی و معنوی آن‌هاست. یکی از این سرمایه‌های معنوی که فرهنگ و تمدن آن قوم را می‌سازد، نوشته‌هایی است در زمینه‌های گوناگون و از جمله در موضوع تاریخ که به خودی خود بخشی بزرگ از زندگی مردم را در تمام جنبه‌های رفاهی، عمران، اخلاق، سیاست، آداب و رسوم، علم، شخصیت فردی و اجتماعی، افکار و روحيات، سنن، امثال و بسیاری چیزهای دیگر را بنمایش می‌گذارد. متأسفانه در برخی کشورها، از جمله ایران، بسیاری از آن نوشته‌ها در زیر غبار بی‌توجهی به بوتۀ فراموشی سپرده شده است. در این نوشته هدف آن است تا ضمن معرفی، بازنویسی و تصحیح تاریخ الوزرا - یکی از کهن‌دست نوشته‌های تاریخی کشورمان - بخش‌مَثَل‌های این اثر ارج‌مند مورد بررسی قرار گیرد.

### کلیدواژه‌ها

تاریخ الوزرا، نسخه خطی، مثل و تمثیل، بلاغت.

\* مقاله حاضر برگرفته از پایان‌نامه تحصیلی دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی با عنوان «تصحیح نسخه خطی تاریخ الوزرا» است.

\*\* shabani.ramzan@gmail.com

\*\*\* tavoosimahmoud@yahoo.com

\*\*\*\* mahoozi@irau.ac.ir

## امثال در تاریخ الوزرا

«تاریخ الوزرا» یا «تاریخ وزرا»<sup>۱</sup> کهن‌دست نوشته‌ای است از نویسنده‌ای ناشناخته در اوایل قرن هشتم<sup>۲</sup> درباره شرح حال و کار وزارت پانزده تن از وزاری دوره سلجوقی که نخستین آن‌ها «شرف‌الدین علی بن رجا» و آخرین آن‌ها «صاحب عزیزالدین» است. دو تن از این پانزده تن هر کدام دوبار به وزارت رسیده بودند؛ بنابراین، شرح حال و وزارت آن‌ها در هفده مرتبه آمده است.

در ستون نخست جلد ششم کتاب «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» نوشته آقای احمد منزوی و در صفحه ۴۲۸۰، شناسه این نسخه آمده است: بر پایه آنچه که در این فهرست آمده، از این دست نوشته، تنها یک نسخه به شماره ۴۴۱۹۵ در مرکز «دارالکتب» شهر قاهره مصر موجود است که دارای تاریخ نگارش پنج‌شنبه هفتم شوال سال ۷۰۷ هـ.ق. است که در ۲۳۶ برگ نوشته آمده و هر برگ آن دارای دو صفحه و هر صفحه هم حداکثر دارای شانزده سطر است. اندازه افقی سطرها، هشت و نیم سانتی متر و اندازه عمودی آن‌ها چهارده و نیم سانتی متر است. بنابراین، این نوشته از گروه دست‌نوشته‌هایی است که منحصر به فرد بوده و نسخه‌ای دیگر برای آن یافت نشده است.

طبق آنچه که نویسنده ناشناخته تاریخ الوزرا در آغاز اثر خود صریحاً ذکر می‌کند، وی نوشته خود را بر منوال «نفثة المصدور»<sup>۳</sup> شرف‌الدین انوشروان بن خالد<sup>۴</sup>، وزیر سلطان طغرل سلجوقی بنگارش درآورده است و در واقع، آغاز اثر وی، ادامه پایان کتاب شرف‌الدین است که این کار را در پاسخ به خواهش یکی از دوستانش عملی کرده است تا معاصران را از حال و کار وزیران صاحب منصب پس از شرف‌الدین آگاه سازد: «غرض از این تسبب آن است که دوستی عزیز بر من اقتراح کرد کی بر منوال «نفثة المصدور» تألیف وزیر «شرف‌الدین انوشروان بن خالد»، قدس الله روحه، تصنیفی سازم و ذکر وزراء اصحاب مناصب کی بعد از آن بوده‌اند، بر اسماع معاصران خویش عرض کنم.» (ورق یک، ص الف)

این نسخه منحصر به فرد که فیلم آن به شماره ۲۶۹۰ در «کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد» دانش‌گاه تهران موجود است، پیدا نیست که دست نوشته نویسنده ناشناخته ماست یا کسی دیگر آن را استنساخ کرده است و نسخه اصلی و دست نوشته نویسنده از میان رفته است؛ اگرچه شواهد موجود در متن، بیان‌گر آن است که متن

حاضر دست نوشته اعرابی آشنا به زبان و نگارش فارسی است. چیزی که این احتمال را تقویت و تأیید می‌کند، کاربرد شیوه نگارش و رسم‌الخط عربی در آن است؛ سوگوار معادل حروف چهارگانه خاص فارسی یعنی حروف «پ، چ، ژ، گ» فارسی را از حروف عربی یعنی «ب، ج، ز، ک» آورده است و هم‌چنین مصوت بلند (ا) در واژه‌هایی چون ابوالقاسم را حذف کرده، به جای آن نشانه مدّ عربی (~) را بکار گرفته و به شکل «ابوالقاسم» نوشته است.

چنان که گفته شد، موضوع کتاب، معرفی و شناساندن صاحب منصبان و وزیرانی است که پس از انوشروان بن خالد، وزیر سلطان طغرل، به وزارت رسیده‌اند و در واقع، ادامه کار وزیر سلطان طغرل «نفته المصدور» در گذر زمان از میان رفته و هیچ اثری از آن باقی نمانده است و تنها همین اشاره نویسنده ناشناخته ما به نام کتاب و موضوع آن، ما را به ارزش و اهمیت آن کتاب رهنمون می‌سازد.

این اثر کم‌نظیر تاریخی را می‌توان از جهات گوناگون مورد بررسی قرار داد. جدای از آگاهی از شرح حال و وزارت پانزده تن از وزیران دوره سلجوقی که نخستین آن‌ها شرف‌الدین علی بن ابی‌الرجا بود و آخرین آن‌ها صاحب عزیزالدین، آن‌چه که از ابتدا تا انتهای این دست‌نوشته بخوبی خودنمایی می‌کند و از آن می‌توان تا حدی زیاد به شخصیت نویسنده ناشناس آن پی‌برد، اندرزگویی‌هایی است که به شیوه بی‌هقی در جای جای کتاب آمده است. موضوعی دیگر که قابل بررسی است، شکایت‌ها و بث‌الشکوهایی است که از بی‌وفایی دنیا، ستم زمانه بر عالمان و بی‌توجهی بدانان در برابر توجه به جاهلان، رثاگویی بر هنرمندان، تسلط بی‌مایگان زمانه بر عالمان، جاهل پروری‌های روزگار، مذمت تکبر و نیز مذمت کسانی که در برابر صاحبان مثلث زر و زور و تزویر خوارمندان سر تعظیم فرود می‌آورند و دست اربابان قدرت را که «بریدن واجب است» می‌بوسند، بیان می‌دارد و در همه این شکایت‌ها بخوبی می‌توان اشک و آه نویسنده را آشکارا دید.

جهتی دیگر که می‌توان به بررسی این نوشته پرداخت، نوشته‌های هم‌نام با این اثر است که در زبان فارسی تنها می‌توان از سه اثر نام برد: نخست «تاریخ وزرا»یی از غیاث‌الدین خواندمیر در قرن دهم (صفا، ۱۳۷۰، ۱۵۶۲)، سپس کتابی به نام «تاریخ الوزرا» از میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک زندی در قرن چهاردهم که شرح حال وزیر سلیمان (ع)، آصف برخیا، تا حسین بن قاسم وزیر مقتدر عباسی را در بر می‌گیرد و «تاریخ الوزرا»ی جهشیاری که استاد دهخدا در لغت‌نامه و در ذیل واژه «جهشیاری» آن را به صورت «الوزراء و الکتّاب» آورده است.

موضوع دیگر قابل بررسی که تاکنون به آن پرداخته نشده است، شناخت نویسنده اثر است که در مطاوی خود دست نوشته هیچ نشانه‌ای دال بر شناخت او یافت نمی‌شود: نه از نام و نشان و موطن و آبا و اجداد او و نه از استادان، دوستان و دشمنان او و نه حتی از مذهب او می‌توان در این نوشته نشانی یافت.

از نظر سبکی هم می‌توان آن را دارای نثر بینابین دانست و یا بنا به اعتقاد آقای دکتر صفا، چنین نثری را باید نثر ساده و آن را ادامه نثر قرن‌های گذشته دانست که تنها از نظر زبانی با آن تفاوت دارد. (صفا، ۱۳۷۰، ۶-۱۱۵۵)

موضوع دیگر قابل بحث و بررسی در این نوشته، بررسی آرایه‌ای، واژگانی و استشهادهای گوناگون به شعر فارسی و بیش‌تر شعر عربی است و نیز ویژگی‌های سبکی، خطی و نشانه‌های کهنگی نثر آن.

اما آن‌چه که در این بخش از نوشتار بدان می‌پردازیم و هدف اصلی این نوشتار هم، همان است، بررسی امثال یا ضرب‌المثل‌هایی است که در جای‌جای کتاب می‌توان آن‌ها را یافت و تقریباً صفحه‌ای نیست که از این امثال خالی باشد. سوگ‌واردر این دست نوشته می‌توان حدود ۵۰۰ ضرب‌المثل یافت که شاید تعدادی اندک از آن‌ها را در کتاب‌های امثال موجود در فارسی بتوان یافت؛ آن‌هم شاید به این سبب که آن امثال، جزو امثال بسیار رایج زمان پیش و پس از نویسنده باشد. به هر حال امثال موجود در این کتاب، اکثر، آن‌هایی هستند که تاکنون در هیچ نوشته‌ای یافت نشده‌اند. علت این امر تنها می‌تواند به خاطر این باشد که نسخه حاضر تاکنون زیر گرد و غبار فراموشی روزگار مانده بود و هیچ‌گونه توجهی بدان نشده و هم‌چنان بکر و دست‌ناخورده باقی مانده بود.

آن‌چه که مسلم است این که تنها این نسخه نیست که ارزش‌هایی این‌چنینی برای ما دارد، بلکه نسخه‌هایی دیگر هم هست که در گوشه و کنار کتاب‌خانه‌های عمومی و خصوصی ایران و سایر نقاط جهان پوششی از غبار فراموشی بر آن‌ها نشسته است و هم‌تی مردانه، بویژه از دانش‌جویان دوره‌های عالی می‌طلبد که پایان‌نامه‌ها و رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری خود را بجای انتخاب موضوعاتی عمدتاً تکراری، به آن کتاب‌خانه‌ها و مراکز نگه‌دای نسخه‌های خطی رفته، تا هم آن‌ها را از غبار فراموشی برهانند، هم نتیجه زحمات نیاکان ما را که عمر و جوانی خود را پای آن صرف کرده‌اند، در اختیار دیگران بگذارند و هم معاصران را با گوشه‌هایی تاریک مانده از تاریخ و فرهنگ و سیاست و اجتماع آشنا سازند.

بایسته است که پیش از آوردن نمونه‌هایی از امثال، توضیحی دربارهٔ مثل در

نوشته‌های قدیم و جدید آورده شود.

در کتاب «داستان‌نامهٔ بهمنیاری» دربارهٔ مثل چنین آمده است:

«مثل، کلمه‌ای است عربی و مشتق است از مَثَلٌ يَمْثُلُ مَثُولًا به معنی شباهت داشتن چیزی به چیز دیگر... و اما در اصطلاح علم ادب بر یک نوع از سخن اطلاق می‌شود که آن را به فارسی «داستان» می‌گویند... ادبای اقوام و ملل برای مثل یا داستان تعریفات مختلفی نموده‌اند...» (بهمنیار، ۱۳۶۹، ید)

نویسنده ضمن بررسی ویژگی‌های شکلی و ماهوی مثل، سخن بزرگان شرق و غرب را در تعریف مثل می‌آورد که نمونه‌ها، جرجی زیدان در کتاب «ادب اللغة العربیه» آن را «مواعظ بالغه» می‌داند که «در نتیجهٔ تجربه‌های طولانی و از فکرهای متین پیدا می‌شوند» (بهمنیار، ۱۳۶۹، یو) و «لارد روسل» از دانش‌مندان معروف انگلیس، آن را «نتیجهٔ عقل یک جمع و نادره‌گویی یک فرد» (بهمنیار، ۱۳۶۹، یو) می‌خواند. اما در بررسی نوشته‌های فارسی، از قدیم‌ترین آن‌ها یعنی ترجمان البلاغه تاکنون به چند نکتهٔ قابل ذکر و عمدتاً مشترک می‌رسیم که یکی دانستن مثل و تمثیل و ارسال المثل، داشتن پیام و مفهومی حکیمانه، مشهور بودن آن و اختصاص دادن آن به شعر را می‌توان یاد کرد.

صاحب ترجمان البلاغه، نخستین اثر فارسی در بدیع و بلاغت در قرن پنجم، مثل را آوردن حکمتی می‌داند که در بیتی آید. (رادویانی، ۱۳۶۲، ۸۳) و حکمت را همانا سخن حکیمانهٔ معروفی می‌داند که در «بیتی» آید: «و یکی از جملهٔ بلاغت آن است کی شاعر بیتی گوید کی آن بیت به معنی خبر پیغامبر(ص) درآید و یا به معنی مثل یا حکمت معروف.» (رادویانی، ۱۳۶۲، ۱۱۸)

رشید و طواط در کتاب «حدایق السحر» در قرن ششم هم مانند نویسندهٔ ترجمان البلاغه، ارسال المثل را آوردن مثل در «بیت» می‌داند: «این صنعت چنان بود کی شاعر در «بیت»، مثل آرد.» و از جملهٔ مثال‌ها، این بیت ابوالمعالی رازی را آورده است:

«نادیده روزگارم، از آن کاردان نیم آری به روزگار شود مرد، کاردان»  
(طواط، ۱۳۶۲، ۵۵)

میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری در کتاب «بدایع الافکار فی صنایع الاشعار» خود، چون پیشینیان دربارهٔ مثل سخن می‌گوید ولی قید «ازدیاد شهرت» را بدان اضافه می‌کند:

«چنان است که شاعر، بنابر ازدیاد شهرت، کلام خود را به مثلی مشهور بیاراید.»

(واعظ کاشفی، ۱۳۶۹، ۱۲۱) و حتّا شعر ابوالعمالی رازی را که در حدایق السّحر آمده بود، به عنوان شاهد می‌آورد.

از میان نویسندگان کهنِ بدیع و بلاغت، نویسندهٔ بدایع الافکار تنها کسی است که واژهٔ «تمثیل» را بکاربرده است و آن را «ایراد معنی مقصود به طریق مثل» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹، ۱۰۵) دانسته؛ با این تفاوت که تمثیل را از جملهٔ استعاره‌ها می‌داند: «تمثیل هم از جملهٔ استعارات است، آلا آن که این استعارت بر طریق مثال، مذکور می‌گردد.» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹، ۱۰۵)

کتاب «درّهٔ نجفی» هم از ارسال المثل سخن گفته، آن را آوردن مثلی دارای حکمت و نصیحت در «بیت» می‌داند. (آقا سردار، ۱۳۶۲، ۱۶۶) این کتاب هم مانند بدایع الافکار از تمثیل نام می‌برد، ولی برخلاف آن، از تمثیل به عنوان «کنایه» و برابر با آن سخن می‌گوید:

«تمثیل آن است که یک معنی را قصد داشته باشند به الفاظی که معنی دیگر را دارد، ادا نمایند بر سبیل کنایه، برای این که سامع سرعت و رغبت به آن داشته باشد.» (آقا سردار، ۱۳۶۲، ۱۸۸)

استاد همایی در کتاب «فنون بلاغت و صناعات ادبی» نیز چون آن دیگران، تمثیل و ارسال المثل را یکی می‌داند، ولی برخلاف آن‌ها، او نخستین کسی است که علاوه بر شعر، نثر، خطابه و سخن‌رانی را هم محمول ارسال المثل می‌داند. (همایی، ۱۳۶۷، ۲۹۹)

اما سخن پایانی شایستهٔ یادآوری این است که آفرینندگان مثل‌ها از کدام قوم و ملت بوده‌اند و در چه زمانی می‌زیسته‌اند.

مهدی سهیلی در کتاب «ضرب‌المثل‌های معروف ایران»، ضرب‌المثل‌ها را بیان‌گر «افکار و روحیات» ملت‌ها می‌داند که جامعه‌شناسان به یاری آن‌ها می‌توانند «به ویژگی‌های روحی و اخلاقی یک جامعه پی‌برند.» (سهیلی، ۱۳۶۲، ۵) اما در ادامه آفرینندگان آن‌ها را در کلّ جهان ناشناخته می‌داند که اگرچه سخنی درست است، ولی درستی این سخن نمی‌تواند مطلق باشد، چه امروزه بسیاری از ضرب‌المثل‌هایی که جنبهٔ کاربردی پیدا کرده، از بزرگان علم و ادب ایران همانند مولوی، سعدی، حافظ و... بیادگار مانده است و کسی نمی‌تواند در درستی انتساب آن‌ها به این بزرگان تردیدی داشته باشد. هرچند ممکن است که بعضی از مثل‌های بجامانده از این بزرگان از نظر محتوا و مضمون، خود برگرفته از مثل‌های رایج زمان آن‌ها باشد یا شکل تغییر یافتهٔ بعضی از آن‌ها.

گمان می‌رود، در این بخش باید سخن استاد بهمنیار را پذیرفت که مبدأ و اصل پیدایش «بعضی» از مثل‌ها را نامعلوم می‌داند:

«مبدأ پیدایش این نوع سخن - مثل - بکلی مجهول و تعیین آن محال است. نه تنها مبدأ پیدایش نوع امثال، بلکه اصل و مبدأ «بعض» امثال مخصوصه نیز غیرمعلوم بوده و نمی‌توان تشخیص داد که در چه زمان و از کدام ملت ناشی شده است.» (بهمنیار، ۱۳۶۹، یب)

سرانجام ناگفته خود پیداست در کنار بعضی از مثل‌ها که اختصاص به قوم و ملتی خاص دارد، بعضی از مثل‌ها هم وجود دارد که حکم «مثل سایر جهانی» بر آن‌ها صدق می‌کند، با پیامی واحد، اما با واژه‌هایی متفاوت. مثلاً پیام مَثَل فارسی «زیره به کرمان بردن» با مثل هندی «فلفل به هند بردن» و مثل چینی «سوسک - موش - به چین فرستادن» و مثل عراقی «خرما به بصره بردن» جدای از تفاوت ظاهری، یک مثل با یک مفهوم بیش نیست.

اکنون نمونه‌هایی از امثالی را که در نسخه مورد نظر، گزینش و انتخاب شده، در پی می‌آید. ناگفته پیداست که شاید در زبان فارسی باشد مثل‌هایی که قرابت معنایی با این مثل‌ها داشته باشد یا در زمان‌های بعد تحت تأثیر عوامل گوناگون مثل‌ساز، به زبان راه یافته باشد، ولی آن‌چه که در این دست‌نوشته آمده است، سابقه‌ای در زبان، بویژه در کتاب‌های امثال فارسی ندارد.

به هر حال امید آن است که با تصحیح این اثر ارزش‌مند که بحق از گنجینه‌های ناب فارسی است، بتوان هرچه زودتر آن را چاپ کرده، در اختیار همگان قرار داد.

۱. آب از سنگ خاره بسیار بیرون آید. ۵۸/۲<sup>۵</sup>
۲. آب چون بر سنگ رود، صافی تر آید کی بر خاک. ۳۸/۲
۳. آنچ مردم می‌سازد، روزگار آن را می‌سوزد. ۱۶۲/۱
۴. آن کس که در عمل شیردل بود، در عزل شتردل گردد. ۸۵/۱
۵. آهو چون از دام جست، خواه فربه و خواه لاغر. ۹۰/۱
۶. ابر تابستان چون آب ندارد، بشتاب‌تر رود. ۱۱۰/۱
۷. از باد جز سوسمار فربه نشود. ۱۲۷/۲
۸. از بهار، میخ‌های خیمه سبز نشود. ۳۹/۱
۹. استر چون نزاید، خواه نر، خواه ماده. ۲۳/۲
۱۰. استمالت دشمن بوسه باشد کی بر دهان مار دهند. ۶۲/۲
۱۱. اهل صنعت اگرچه بر غُطله باشد، شمشیری بود برنده گوه‌ردار که دسته و غلاف

- زراندود ندارد. ۳۸/۲
۱۲. باد سموم، مار را هلاک کند. ۱۳۹/۲
۱۳. بر الماس هیچ چیز کار نکند جز سُرَب کی از همه کمتر است. ۱۰/۲
۱۴. بر مطبخ و فرآش‌خانه، نیزه، لایق نباشد. ۱۴۶/۱
۱۵. برف و باران را قبا نمد بازدارد نه اطلس و اکسون. ۱۰/۲۰
۱۶. برق، اگرچه قوی بود، آسمان را نسوزد. ۹/۱
۱۷. بسیار جای باشد کی زهر، شفا دهد. ۱۳۷/۲
۱۸. بسیار، زن شریف به حرام بدست آید. ۲۸/۱
۱۹. بسیار شربت به امید صحت بازخورند و از آن درد و بیماری زیادت گردید. ۱۱۹/۳
۲۰. بسیار کار به سوزن شاید کردن که به نیزه نتوان کردن. ۱۰/۲
۲۱. بسیار کس آن است کی درم ندارد کی بدان بخیلی کند، اما بخل به مردم می‌آموزد. ۱۷/۱
۲۲. بسیار وقت باشد کی آب کدر باید خورد و به دشمنان التجا نمودن. ۸۴/۲
۲۳. بنده بند را هیچ نیکو خدمتی بهتر از گریختن نباشد. ۳۶/۲
۲۴. به بادی که دانه و کاه بهم برد، خرمن برنشاید فشاندن. ۸/۱
۲۵. به دامن دراز، مردم، به سر درآید و بیفتد. ۱۰۰/۱
۲۶. بهستون [بیستون] به هاون نشاید سودن. ۲۲۰/۲
۲۷. به سماک رامح، کس مجروح نشود. ۴۵/۲
۲۸. بیدق، اگرچه فرزین شود، هم، بیدق باشد. ۴۷/۲
۲۹. بیدق، چون فرزین شود، دوم پادشاه باشد. ۹۱/۱
۳۰. پادشاه چون آتش؛ از دور سرمازده را تابش دهد اما از نزدیک بسوزد. ۲۵/۱
۳۱. پرده بر روی آفتاب، ها، نشاید گذاشتن. ۱۰۲/۱
۳۲. پستان ناقه چون ندوشند، خشک شود. ۱۷۳/۲
۳۳. پلنگ، بچه نهد کی مار افعی چون طوق در گردنش نبود. ۱۰۴/۱
۳۴. پوست سگ دباغت نپذیرد. ۸/۲
۳۵. پوشش ابر، بر آفتاب عیب نباشد. ۴۳/۲
۳۶. پیاز را به لباس زیادت کی دارد، عزتی نبود. ۳۹/۱
۳۷. پیل از پشه ضجر گردد. ۱۰/۲
۳۸. پیری، مرگیست بی‌دفن. ۱۱۱/۲
۳۹. تا سر میخ نکوبند، خیمه، مستقیم نشود. ۱۳۳/۱



۴۰. تشنه را آب، بهتر از گلاب. ۵۳/۱
۴۱. تمنی مردم احتلام است؛ از آن جز غسل حاصلی نباشد. ۱۱۸/۱
۴۲. توان‌گر را چون مروّتی نباشد، چون پر هدهد بود؛ اگرچه نیکو بود، گندد. ۸۲/۱
۴۳. تیر تا ضعیف نباشد، کارگر نباشد. ۱۵۰/۲
۴۴. تیر که از مجروح بیرون آرند، بتر از آن کار کند که آن‌گاه که کارگر آمد. ۷/۱
۴۵. [جاهلان] چون فصل الخطاب گویند، خلا در جوش آید. ۳۳/۱
۴۶. جاهلان چون به سیم تفاخر کند، خر باشد که جو ببیند، طرب نماید. ۳۲/۲
۴۷. [جاهل] هم‌چون دود باشد؛ اگرچه سقف خانه نسوزد، سیاه کند. ۳۳/۱
۴۸. جَلّاب گوسفند را جَلّاب، جز دوغ نباشد. ۱۱۸/۱
۴۹. چشم نابینا را سرمه و میل هر دو یکی باشد. ۱۶۸/۱
۵۰. چون شمشیر شکست، خاک بر سر غلاف باد. ۴۱/۲
۵۱. چون گله را برگردانند، بز لنگ پیش‌رو باشد. ۳۶/۱
۵۲. حوت فلک را از دام و صیاد ماهی خوفی نبود. ۵۴/۲
۵۳. خط، زبان دست است. ۷۱/۱
۵۴. در چاهی کی آب نزدیک باشد، ریسمان دراز بکار نیاید. ۲۲/۲
۵۵. درد، چون از طبیب پنهان دارند، قائل باشد. ۹۷/۱
۵۶. در دریا نمک بکار نیاید. ۳۴/۲
۵۷. در کارزار، سنان بیشتر شکند کی زُج. ۸/۱
۵۸. در مرغزار، مار، بسیار باشد. ۲۰۵/۱
۵۹. دزد را مهتاب، موافق نیاید. ۷۴/۲
۶۰. دست در دست شیر نهادن، از مصلحت دور باشد. ۵۴/۱
۶۱. دست شل هم‌چون دست بریده باشد. ۳۷/۲
۶۲. دندان شیر را به نیکویی وصف نکنند. ۴۹/۲
۶۳. دندان مار را از زهر خالی نباشد. ۶۶/۲
۶۴. دود، به روز، شنیع‌تر باشد کی به شب. ۳۶/۱
۶۵. دولت چون مگس، خود را در همه جای اندازد. ۱۱۶/۱
۶۶. روزگار چون دریاست؛ گاهی بیخشد و گاهی بکشد. ۲۰۰/۲
۶۷. روی اسب کی سبق برده باشد، به ناز مالند. ۳۳/۲
۶۸. ریشی را کی گز دود باید، دود عود سود نکند. ۱۰/۲
۶۹. زاهد به اتفاق، اگر بوریا درپوشد، از آن هم بوی ریا آید. ۸۴/۱

۷۰. زنبور را از نحافت میان، سستی نباشد. ۱۰/۲
۷۱. زنگل چارپای کاروان، بشارت دزدان باشد. ۵۸/۲
۷۲. سایه به آب تر نشود. ۵۴/۲
۷۳. سروان، سرو روان، بسیار دارند. ۱۶۰/۱
۷۴. سگ چون فربه شود، زَمین گردد. ۳۲/۲
۷۵. سنگ عصّاران از چربش جدا نباشد. ۷۵/۱
۷۶. سوخته دوزخ را مرهمی نباشد. ۷/۱
۷۷. سیّاف را به وقت سیاست، از چشم نابینا بازبستن، استغنا بود. ۶۸/۱
۷۸. سیاهی از چشم نشاید شستن. ۵۱/۱
۷۹. سیم، آفتاب تابستان است؛ مردم را سوزد و آسائش ندهد. ۱۱۸/۱
۸۰. شتر آن‌گاه تشنگی بیش برد که آب بر پشت دارد. ۷۲/۲
۸۱. شتر را که جرب باشد، از کشتن، ایمن بود. ۸/۱
۸۲. شکوفه تلخ از دهان نحل، عسل می‌شود. ۹۴/۲
۸۳. شیر را تب، ضعیف نکند. ۵۴/۲
۸۴. عزت مرده در آن باشد کی زود، خاک بر سرش کنند. ۳۲/۲
۸۵. عفت خسی، معتبر نبود. ۲۲/۱
۸۶. عمر چون قدح شربت است؛ آخر آن خاشاک باشد. ۱۱۱/۲
۸۷. فضلا را ماهی بر رمضاست و سوسمار، در دریا. ۳۲/۱
۸۸. کس سایه خویش مجروح نتواند کردن. ۱۲/۲
۸۹. کمان را چو زه بگیرند، پاره چوب باشد. ۳/۲
۹۰. کوه را از آنک بزم کوهی بر آن سرزند، چه زیان دارد؟ ۴۷/۱
۹۱. گرگ را از طلب مردار بازنشاید داشتن. ۶۰/۱
۹۲. گرگ... هرچند پیرتر شود، بتر بود. ۱۰۲/۲
۹۳. گل اگرچه بریزد، خوش بوی باشد. ۱۳۸/۱
۹۴. ماده شتر... سوی پوست بچه که پرازگاه کنند، قانع شود. ۱۰/۱
۹۵. مار خرد، بتر هلاک کند. ۱۰/۱
۹۶. متصرف چون درزی باشد، روزی اطلس دوزد و روزی کرباس. ۴/۱
۹۷. [متصرف] هم‌چون باز باشد؛ وقتی بر سر مردار نشیند و وقتی بر دست ملوک. ۴/۲
۹۸. متوسط سلامت تر است از منتهی. ۲۴/۱
۹۹. مجهولان در حمایت خمول باشند. ۸/۱

۱۰۰. محنت زده را شیون نباید آموخت. ۳۱/۲
۱۰۱. مداوات زهرمار به گوشت مار باشد. ۹۸/۱
۱۰۲. مرد بینا چون خفته باشد، با کور، یک‌سان بود. ۱۲۹/۱
۱۰۳. مرده را از نیکویی کفن چه فایده باشد؟ ۳۲/۲
۱۰۴. مصلوب هر حرکت کی کند، وبال او باشد. ۹۷/۲
۱۰۵. موی سپید، سنان روزگار است کی بر روی مردم می‌زند. ۱۱۱/۲
۱۰۶. ناجنس چون به منصب رسد، صورتی منقش باشد کی بر دیوار کنند؛ آن را حیاتی نباشد. ۳۹/۱
۱۰۷. نسر طایر در دام کس نخواهد آمدن. ۸۲/۱
۱۰۸. نیزه هر چند نرم‌تر باشد، کارگر تر بود. ۲۰۰/۱
۱۰۹. هزار دستان را جهت آواز خوش در قفص کنند. ۳۳/۲
۱۱۰. هیچ ستاره را شرف در خانه خویش نباشد. ۱۳۸/۱

### نتیجه‌گیری

این مقاله کوشیده است تا زوایای پنهان و تاریک زندگی مردم کشورمان در بخشی از طول تاریخ بلند آن را در یکی از آثار تاریخی نشستۀ در زیر غبار بی‌توجهی و فراموشی ما و از آن هم بخش مثل‌ها را که بیان‌گر روحیات، افکار و شخصیت مردم ماست، بنمایش بگذارد.

اکنون که این اثر تاریخی به زیور تصحیح و بازنویسی آراسته شد، امیدوارم هر چه زودتر به حلیه چاپ و نشر هم مزین گردد تا هم ادای دینی به مردم دانش دوست ایران شده باشد و هم گوشه‌ای از تاریخ این سرزمین باز نموده شود.

### پی‌نوشت‌ها

- در بالای صفحه دوم از ورق نخست نسخه، عنوان «تواریخ الوزراء» و یک سطر بعد از آن، زیر یک خط «تاریخ وزرا» که حروف چهارم و پنجم آن بدون نقطه دیده، آمده است و در صفحه اول از ورق دوم، عنوان نسخه به صورت «تاریخ الوزراء» با علامت مدّ (~) روی حرف «ر» نوشته شده است.
- برابر تاریخ نوشته شده در ورق پایانی که سال ۷۰۷ هـ.ق. است.
- برابر نوشته «تاریخ الوزراء»، این اثر درباره وزیران دوره سلجوقی از آغاز این خاندان تا قوام‌الدین ابوالقاسم وزیر سلطان سنجر سلجوقی بوده است. (ص ۲). در «تجارب السلف» هندوشاه نخجوانی و «نسائم الاسحار» ناصرالدین منشی کرمانی، مطلبی بدین مضمون

آمده است که کتاب «نفثة المصدور فی فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور» از نوشته‌های انوشروان بن خالد است. (سایت کاشان کتاب) ولی در این منابع، هیچ توضیحی درباره موضوع کتاب و کار و حال و نام وزیران آن اثر نیامده است.

۴. شرف‌الدین انوشروان بن خالد برابر نوشته تجارب السلف: «اصل او از کاشان و از افاضل و اعیان روزگار بود و وزارت خلافت و سلطنت سلجوقی کرد... غالب احوال او به مخالطت افاضل و علما گذشتی و در کاشان مدرسه نیکو ساخت و کتاب‌های بسیار بر آن وقف کرد و املاک همچنین...».

در تاریخ ادبیات صفا آمده است: «وی از کبار نویسندگان و مؤلفان قرن ششم و از مشاهیر وزرای سلاجقه است. ولادت او به سال ۴۵۹ در کاشان اتفاق افتاد و در سال ۵۱۷ به وزارت محمودبن محمد بن ملک‌شاه رسید و با او به بغداد رفت و در آنجا سکونت اختیار کرد و بعد از چندی در آخر سال ۵۲۶، وزارت المسترشد عباسی یافت و به سال ۵۲۸ از این مقام معزول شد و هم‌چنان در بغداد بماند تا در سال ۵۳۲ بدرود حیات گفت... ابومحمد قاسم‌بن علی حریری بصری مقامات خود را به نام و به تشویق و تحریض همین وزیر نوشته است... (جلد ۱۰۳۹، ۲)».

... او از منشیان زیردست فارسی بود و کتابی شامل یادداشت‌های زندگانی خود، در ایامی که غالباً در دستگاه سلاجقه داخل ایران بوده، نوشته به نام «نفثة المصدور فی فتور زمان الفتور» که از نمونه‌های خوب انشای فارسی است. متأسفانه، اصل آن که مشحون به اشعار شاعران بزرگ قدیم فارسی بوده، در دست نیست و تاریخ «سلاجقه عماد کاتب» ترجمه همین کتاب است به عربی با اضافاتی بسیار از عماد. (لغ، شرف‌الدین)

ابن محمدبن خالدبن محمد القاسانی، وزیر مسترشد بالله خلیفه عباسی؛ مردی دانش‌مند بود و تاریخی لطیف کرده است به نام «صدور زمان الفتور و فتور زمان الصدور». عماد اصفهانی در کتاب «نصرة الفترة و عترة الفترة» که در تاریخ آل سلجوق نوشته، از کتاب انوشروان وزیر، بسیار روایت آورده است. وی به سال ۵۳۲ هـ.ق. درگذشت. (لغ، انوشروان)

۵. عدد سمت راست، صفحه و عدد سمت چپ، شماره برگ نسخه مورد نظر است. به عنوان مثال منظور از ۵۸/۲، صفحه دوم از برگ ۵۸ نسخه است.

## فهرست منابع

۱. آقاسردار، نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲، درهٔ نجفی (در علم عروض، بدیع، قافیه)، با تصحیح و تعلیقات و حواشی حسین آهی، چاپ اول، تهران، انتشارات فروغی.
۲. بهمنیار، احمد، ۱۳۶۹، داستان نامهٔ بهمنیاری، به کوشش فریدون بهمنیار، چاپ دوم، انتشارات دانش‌گاه تهران.
۳. رادویانی، محمدبن عمر، ۱۳۶۲، ترجمان البلاغه، به تصحیح و اهتمام پروفیسور احمد آتش، چاپ دوم، انتشارات اساطیر.
۴. سهیلی، مهدی، ۱۳۶۲، ضرب‌المثل‌های معروف ایران، چاپ پنجم، انتشارات شرق.
۵. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات، جلد ۲، چاپ نهم، نشر فردوس.
۶. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۲، تاریخ ادبیات، جلد ۳/۲، چاپ هفتم، نشر فردوس.
۷. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۰، تاریخ ادبیات، جلد ۵/۳، چاپ اول، نشر فردوس.
۸. عمادی حائری، سید اسماعیل، ۱۳۵۸، گنجینه ادب یا امثال و حکم رایج در زبان عربی، چاپ اول، ناشر مؤلف.
۹. واعظ کاشفی سبزواری، میرزا حسین، ۱۳۶۹، بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، چاپ اول، شرکت نشر مرکز.
۱۰. وطواط، رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی، ۱۳۶۲، حدائق السحر فی دقائق الشعر، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، چاپ اول، انتشارات طهوری و سنایی.
۱۱. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۶۷، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ چهارم، نشر هما.